

درس سیزدهم: گردآفرید

گردآفرید: نام دختر گزدهم، پهلوان ایرانی

حماسه: دلیری، نوعی شعر که در آن از جنگها و دلاوری‌ها سخن می‌رود.

گزدهم: پهلوان ایرانی، فرمانروای دژ سپید

(گردآفرید پهلوان شیرزن حماسه ملی ایران دفتر گزدهم است.)

دژ*: قلعه (در مرز ایران و توران دژی به نام دژ سپید است.)

هَجیر: فرمانده دژ سپید (در نبرد میان سهراب و هُفیر، فرمانده دژ، سهراب بر او پیروز می‌شود.)

سراسیمه: حیرت‌زده، آشفته (آگاهی از این رویداد، دژنشینان را سراسیمه می‌سازد.)

واقعه: حادثه، اتفاق (اما گردآفرید این واقعه را مایهٔ تنگ می‌داند و برمی‌آشوبد)

سالار*: سردار، سپهسالار، آن که دارای شغلی بزرگ و منصبی رفیع باشد، حاکم

انجمن: گروه، سپاه

(پو آگاه شد دفترم گزدهم / که سالار آن انجمن، گشت کم)

نامدار: سرشناس، بلندآوازه

(زنی بود بر سان‌گردی سوار / همیشه به چنگ اندرون، نامدار)

کجا: (در بیت زیر): که

ناورید: نیاورد (کیا نام او بود گردآفرید / زمانه ز مادر چنین ناورید)

نگ: روسیاهی، عیب، عار

به‌کردار: مانند (چنان نگش آمد ز کار هُفیر / که شد لاله رنگش به‌کردار قیر)

درع*: جامهٔ جنگی که از حلقه‌های آهنی می‌سازند، زره (گبر؟) (ترگ؟)

(بپوشید درع سواران چنگ / نبود اندر آن کار جای درنگ)

کمر: کمربند

میان: کمر

بادپا*: اسب تندرونده (فرود آمد از دژ به‌کردار شیر / کمر بر میان، بادپایی به زیر)

ویله*: صدا، آواز، ناله (یله؟)

ویله کردن*: فریاد زدن، نعره زدن، ناله کردن

(به پیش سپاه اندر آمد پوگرد / پو رعد فروشان یکی ویله کرد)

گردان: پهلوانان

کار آزموده: باتجربه

سران: بزرگان (که گردان کرامند و ینگ آوران / دلیران و کار آزموده سران)

سهراب: پسر رستم از تهمینه

شیراوژن*: شیرافکن، کنایه از بسیار دلاور و قدرتمند

(پو سهراب شیراوژن، او را برید / بقتیرد و لب را به دندان گزید)

دمان*: خروشنده، غرنده، مهیب، هولناک

دُخت: دختر

کمندافکن*: کمندانداز

(بیامد دمان پیش گردآفرید / پو دُفتِ کمندافکن او را برید،)

زه: چله کمان

بر: سینه، آغوش

(کمان را به زه کرد و بگشاد بر / بُد مرغ را پیش تیرش گزید)

برآشفَت: خشمگین شد.

(نگه کرد سهراب و آمدش ننگ / برآشفَت و تیز اندر آمد به ینگ)

بردمیدن*: خروشدن، حمله کردن (دمیدن؟) (دمان؟)

(پو سهراب را دید گردآفرید / که بر سان آتش همی بردمید)

عنان: افسار، دهانه

سنان*: سرنیزه، تیزی هر چیز

تاب*: چرخ و پیچ که در طناب و کمند و زلف می‌باشد.

(سر نیزه را سوی سهراب کرد / عنان و سنان را پُر از تاب کرد)

بدخواه: دشمن

چاره گر*: کسی که با حيله و تدبير کارها را به سامان کند؛ مدبّر

(برآشفّت سهراب و شرّ چون پلنگ / چو برفواه او چاره گر بُر به چنگ)

زره*: جامه‌ای جنگی دارای آستین کوتاه و مرکب از حلقه‌های ریز فولادی که آن را هنگام جنگ بر روی لباس‌های دیگر می‌پوشند. (درع؟)

یک به یک: سراسر، تماماً

(بزد بر کمر بندِ گردآفرید / زره بر برش، یک به یک، بر درید)

تیغ: شمشیر (چو بر زین بپیچید گردآفرید / یکی تیغ تیز از میان برکشید)

از بر: از بالای (بزد نیزه او به دو نیم کرد / نشست از بر اسب و بر فاست گرد)

آورد*: جنگ، نبرد، کارزار

بسندۀ*: سزاوار، شایسته، کافی، کامل

بسندۀ بودن با چیزی*: توانایی مقابله داشتن

برگاشتن*: برگردانیدن (به آورد با او بسندۀ نبود / بپیچید ازو روی و برگاشت زود)

سپهبد: سردار لشکر، فرمانده سپاه

(سپهبد، عنان، اژدها را سپرد / به فشم از جهان، روشنایی ببرد)

تَنگ: نزدیک (بار) (بند، دوال، کمند) (تَنگ: کوزه، ظرف)

خود: کلاه جنگی (چو آمد فروشان به تنگ اندرش / بپنبد و برداشت خود از سرش)

درفشان: تابان، روشن، درخشان

(رها شد ز بند زره، موی اوی / درفشان چو فورشید شد، روی اوی)

از در: در خور، سزاوار، لایق

افسر*: تاج، دیهیم، کلاه پادشاهی

(برداشت سهراب، کاهو دفترست / سر و موی او از درِ افسرست)

آوردگاه: معرکه، میدان جنگ (آورد* : جنگ، نبرد، کارزار)

(شگفت آمدش؛ گفت از ایران سپاه / چنین دفتر آید به آوردگاه!)

فتراک* : ترک‌بند، تسمه و دوالی که از عقب زین اسب می‌آویزند و با آن چیزی را به ترک می‌بندند

میان: کمر (ز فتراک بگشود پیشان کمند / بیندافت و آمد میانش به بند)

گور: گورخر (گور: قبر)

شوریدن: کوشیدن، دست و پا زدن

(نیامد به دامع به سان تو گور / ز پنگم رهایی نیابی، مشور)

آویختن: جنگیدن، گرفتار شدن

(بدانست کلویت گردآفرید / مر آن را جز از چاره، در همان ندرید)

نظاره* : تماشاگر، بیننده

گرز: عمود آهنین، کوبال، نوعی اسلحه قدیمی دارای دسته‌ای که سر آن گرد و بزرگ است. (پتک: چکش بزرگ فولادین، آهن کوب)

آهنگ* : حمله و جنگاوری (دو لشکر، نظاره برین جنگ ما / برین گرز و شمشیر و آهنگ ما)

سمند* : اسبی که رنگش مایل به زردی باشد، زرده (در متن درس، مطلق اسب مورد نظر است.)

(گُمیت: اسب سرخ مایل به سیاه)

(عنان را بیپید گردآفرید / سمند سرافراز بر دژ کشید)

درگاه: جلوی در، آستانه

(همی رفت و سهراب با او به هم / بیامد به درگاه دژ، گرددهم)

باره* : قلعه، دیوار قلعه، حصار [اسب هم معنی می‌دهد]

خسته: زخمی

(در باره بگشاد، گردآفرید / تن فسته و بسته، بر دژ کشید)

برنا: جوان

(ز آزار گردآفرید و هیبر / پُر از درد بودند، بُرنا و پیر)

نیکدل: مهربان

(بگفتند: کای نیکدل، شیرزن / پُر از غم بُد از تو، دل انهمن)

افسون*: حيله کردن، سحر کردن، جادو کردن

رنگ: حيله، مکر

دوده*: دودمان، خاندان، طایفه

(کله هم رزم هستی، هم افسون و رنگ / نیامد ز کار تو بر دوده رنگ)

رنجه: آزرده خاطر، مشقت و سختی آزموده

(پرا رنجه گشتی، کنون بازگرد / هم از آمدن، هم ز دشت نبرد)

فرمان کردن: اطاعت کردن

نامور: مشهور، معروف (تو را بهتر آید که فرمان کنی / رخ نامور، سوی توران کنی)

ایمن: محفوظ، مصون

(نباشی بس ایمن به بازوی فویش / «فورد گاو ناران، ز پهلوی فویش»)

درس سیزدهم: دلیران و مردان ایران زمین

هنگامه: وقت، زمان (شور و غوغا هم معنی می دهد)

پراوازه: مشهور، معروف (پو هنگامه آزمون تازه شد / دگر باره ایران، پراوازه شد)

خطه*: سرزمین

نغز: نیکو، بدیع، خوب و خوش (نقض: شکستن، زیر پا گذاشتن)

پدرام*: سرسبز و خرم

جان پرور: زندگی بخش

(از این خطه نغز پدرام پاک / وزین خاک جان پرور تابناک)

فرخنده: خجسته، مبارک

مردخیز: پرورش دهنده مردان بزرگ

کنام: بیشه، کمین گاه

(از این مرز فرفتنه مردفیز / کنام پلنگان دشمن ستیز)

دگرره: دیگر بار

هنر: فضیلت، فراست، زیرکی

خیره*: متحیر، سرگشته [« فرومانده، لجوج و بیهوده» هم معنی می‌دهد]

(دگرره، پنهان شد هنر آشکار / کنز آن فیره شد دیده روزگار)

هژیر*: چابک، چالاک

جنگ‌آور: جنگجو، شجاع

کین: انتقام، دشمنی (دلیران و مردان ایران زمین / هژیران جنگ‌آور روز کین)

فراز آمدن*: رسیدن، نزدیک آمدن [فراز: بالا]

کران: کنار، گوشه، ساحل

فوج*: گروه، دسته (فروشان و پوشان به کردار موج / فراز آمدند از کران فوج)

مردی: مردانگی

(به مردی به میدان نهادند روی / بهان شد از ایشان پر از گفت و گوی)

بداندیش: دشمن، بدخواه

خدنگ: درختی است بسیار سخت که از چوب آن، نیزه و تیر می‌سازند. (سندروس؟) (آبنوس؟)

گران: سنگین، کاری (بداندیش را آتش فرمن اند / فردنگی گران بر دل دشمن اند)

بیم: ترس

فرهنگ: آداب و رسوم، قاموس، واژه نامه

(زکس جز فراونرشان بیم نیست / به فرهنگشان حرف تسلیم نیست)

عزم: اراده، همت

ملک: فرشته (فلک در شگفتی ز عزم شماسست / ملک، آفرین گوی رزم شماسست)

باور: ایمان

یزدان: خداوند (شما را پو باور به یزدان بوژ / هم او مر شما را نگهبان بود)

جذبه: گیرایی، کشش

گروه‌های مهم املائی

* سهراب و هُجیر - آشفته و سراسیمه - مایهٔ ننگ - به کردار قیر - درع و زره - رعد خروشان - ویله و ناله - سهراب شیراوژن - زه کمان - عنان و سنان - برخاست گرد - بسنده و سزاوار - سردار سپهبد - افسر و دیهیم - بینداخت - فتراک - نظاره و تماشاگر - گرز و شمشیر - سَمند سرافراز - باره و حصار - افسون و رنگ -

* هنگامهٔ آزمون - خطهٔ نغز پدram - مرز فرخندهٔ مردخیز - کُنام پلنگان - خیره و متحیر - هُزیران جنگ‌آور - فراز آمدند - عزم و اراده - رزم و جنگ -

تاریخ ادبیات

شاهنامه: فردوسی

امثال و حکم: دهخدا